



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۸/۱۵

محمد محق

الهیات فراآیینی بیدل

قسمت دوم

ادبیات پارسی، به ویژه شعر آن، گنجینه‌ای کم نظیر از مفاهیم بلند اخلاقی، اجتماعی، دینی و فلسفی در سطح جهانی است که با ظرافت های زبانی و زیبایی های بلاغی یکجا شده، و در محدوده‌های زمانی به وسعت یک هزار سال، میراثی وزین و سنگین را در ادبیات جهان پدید آورده است. در میان شاعران بزرگ این زبان، تنی چند در قله های شامخ این کار قرار می‌گیرند که بدون شک مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی از سرامدان شان است. اگر از مولانا و آن دنیای توفنده اندیشه و بیان، که در شعر او موج می‌زند، بگذریم، از منظر پرداختن به نکات فلسفی و درنگ بر دقیقه‌های الهیاتی، به چند چهره نامور بر می‌خوریم که ناصر خسرو بلخی، محمود شبستری، عمر خیام نیشابوری، و بیدل دهلوی در بالای این هرم قرار می‌گیرند، و اگر دقیقه سنجی‌های شاعرانه را نیز بر آن بیفزاییم کمتر کسی را می‌توان یافت که با میرزا عبد القادر بیدل برابری کند. بیدل که به حق او را ابو المعانی خوانده‌اند، شاعری حرفه‌ای است که شعر را تنها، به مانند مولانا، بهانه‌ای برای گفتن سخنانش نمی‌داند بل که آن را مجال هنری می‌یابد که، افزون بر طرح دیدگاه‌های فکری و فلسفی، باید با تمام توان در آن جولان شاعرانه دهد، هرچند همانند مولانا گاهی ابراز می‌دارد که آنچه بر زبان او آمده است نه سخن او که سخن کسی دیگر است، آن کسی که حضورش همه‌ی هستی را پر کرده و در هر جا نشان او دیده می‌شود:

از افسون جرس‌ها محملی پیدا نشد بیدل کنون آواز پایش در صدای خویش می‌جویم

از آن رو که این سخن از آن کسی دیگر است که بر زبان بیدل جاری می‌شود همه آن مغز و محتوی است:

حرف همه از مغزست از پوست نمی‌گویم آن را که به جز من نیست من اوست نمی‌گویم

او به پیچیدگی‌های شعر و سنگینی زبان خود وقوف کامل دارد اما آن را دارای گوهری می‌داند که این امر از خصایص آن است:

بیدل از طور کلام بی تأمل نگذری سگته‌خیز افتاده چون موج گهر تقریر من

او هم لفظش را دارای فخامت و ابهت می‌داند و هم معنای نهفته در آن را:

مشق معنی‌ام بیدل بر طبایع آسان نیست سر فرو نمی‌آرد فکر من به هر زانو

او به رازی پی برده که به آسانی به دست نیامده است:

اندیشه سرنگون شد، سعی خرد جنون شد دل هم تپید و خون شد تا فهم راز کردم

گستره مفاهیمی که بیدل به آنها پرداخته است به پهنای زندگی و بل به پهنای کاینات است، چرا که او جز به مفاهیم بزرگ نمی‌اندیشد، و حتی اگر گاهی نکته‌ای باریک و جزئی توجهش را به خود جلب کرده و معنایی قابل تأمل در آن می‌یابد، آن نیز در پیوند با این ساختار بزرگ معنا پیدا می‌کند. آنچه امروزه در زبان فلسفی "پرسش‌های بنیادین" گفته می‌شود در شعر بیدل نه تنها تجلی‌ای آشکار دارد بلکه جان‌مایه همه سخنان اوست. پرداختن به پرسش‌های بنیادین خواه نخواه پای هر اندیشمندی را به حوزه‌ای می‌کشاند که به آن الهیات گفته می‌شود، قصه‌ای دراز که در گذشته بنام مبدأ و معاد می‌شناختیم، و می‌خواستیم بدانیم ما چگونه پا به هستی نهادیم، چه کسی ما را به این‌جا آورد،

این آمدن یا آوردن به چه غرضی انجام یافت، و سپس رو به کدام سرمنزل داریم. در این چند روزه هستی گذرا، ما چه نسبتی با این هستی بزرگ برقرار می‌کنیم، زندگی برای ما چه ارمغانی دارد، چه چیزی به آن معنا می‌دهد، راز این کوشش و تلاش در چیست، ما در طلب کدام گوهر این همه می‌تپیم، و این افت و خیزها در زندگی ما که با درد و شور و اشتیاق همراه است، خود چه حکایتی است.

در روزگاری که برداشت‌های متصلب از گزاره‌های دینی، که می‌توان بر آن الهیات کین و ستیز نام نهاد، به درد سری بزرگ برای جوامع انسانی تبدیل شده و سبب برافروختن آتش منازعاتی بزرگ، به خصوص در جوامع مسلمان، گردیده است، بازگشت به الهیات عارفان یکی از راه‌های اساسی برای رهایی از بن‌بست فراروی است. اندیشه‌های بیدل در میان پارسی‌زبانان می‌تواند سرچشمه‌ای بی‌بدیل برای بازشناسی این الهیات باشد.

در این نوشته تلاش می‌شود تا چارچوب الهیات بیدل، که از مرز آیین‌های رسمی فراتر می‌رود، تا حدی بازشناخته گردد، و ما چشم اندازی به جهان ناپیداگرانه اندیشه او پیدا کنیم. شاید پس از سیری، هرچند گذرا، بر وسعت جهان اندیشگی او با وی هم‌نوا شویم که:

از این علم و فضلی که غیرت ندارد چه خواندی گر اشعار بیدل ندیدی

ادامه دارد

الهیات فرآیینی بیدل، قسمت اول